

مقدمه

شهریور امسال شاهد گرامیداشت هر چه وسیعتر یاد معلم صمیمی توده ها، کمونیست راستین، صمد بهرنگی از طرف مردم آگاه و مبار زایران هستیم. وسعت و چشمگیری چنین بزرگداشتی در درجه اول از ناتوانی رژیم جمهوری اسلامی از مقابله با مردمی که نام بزرگ صمد را به پرچم مبارزات خود بر علیه دشمنانشان تبدیل کرده اند، حکایت می کند (آخر مرده صمد نیز از مردمش جدا نیست و همانطور که نابدل گفته بود دشمن هنوز هم صمد را رو در روی خود می بیند). این واقعیت در عین حال بهترین گواه شکست تلاشهای مذبوحانه مرتجعینی است که پیش از این برای از بین بردن خاطره و آموزشهای انقلابی صمد به هر صورت که می توانستند بر علیه او و یاران مبارزش دست به دروغپردازی زده و تبلیغ نمودند- هر چند که چنان تلاش های ارتجاعی هنوز هم به طرق مختلف ادامه دارد.

باید دانست که جمهوری اسلامی که همانند هر رژیم دیکتاتور دیگر علاوه بر سرکوب قهرآمیز مبارزات توده ها، از سلاح ایدئولوژی نیز برای باز داشتن مردم از مبارزه استفاده می نماید، پس از پایان جنگ امپریالیستی ایران و عراق، سیاست معینی را در جهت سرکوب ایدئولوژیک توده های مبارز و خشمگین ایران (توده هایی که با نفرت بی پایان خواهان سرنگونی آن می باشند)، در پیش گرفته است. این سیاست همانا تلاش برای زدودن یاد و خاطرات انقلابیون دهه ۵۰ از طریق به اصطلاح اثبات نادرستی یا بی ثمر بودن مبارزات آنان و تحریف واقعیات و بی ارزش شمردن دست آوردهای مبارزاتی آن دوره در خدمت رواج ایده های راست و ارتجاعی طبقات استثمارگر در میان مردم ستمدیده می باشد.

اولین تلاش در این زمینه به دور اول ریاست جمهوری رفسنجانی باز می گردد و یکی از جلوه های سیاست مذکور در این دوره تبلیغ بر علیه صمد بهرنگی و کوشش در جهت بد نام کردن یاران او، چریکهای فدائی خلق از طریق تهمت زدن به آنها بود. در سال ۱۳۷۰، پس از کشتارهای فجیع و دست جمعی زندانیان سیاسی، در شرایطی که حتی خانواده های مبارزین انقلابی از یاد کردن از عزیزان خود منع شده بودند و ترور و ارباب فضای غالب در جامعه بود، یکباره نشریه آدینه دست به تجلیل ظاهری از صمد بهرنگی زد و از یاران او، از بهروز دهقانی و کاظم سعادت گرفته تا علیرضا نابدل و پویان یاد نمود. نشریه آدینه با گرفتن پُز "مستقل" به خود در شرایطی منتشر می شد که وزارت اطلاعات و امنیت می کوشید تا سیاست های سرکوبگرانه ایدئولوژیکی خود را با "آزاد" جلوه دادن مطبوعات در ایران به پیش ببرد و به جذب نیروهای روشنفکر جامعه

حول این نشریات پردازد. نیروهایی که در آن زمان هنوز نه از ابعاد فاجعه کشتارهای سال ۶۷ مطلع بودند، نه به واقعیت قتل‌های زنجیره‌ای پی برده بودند و نه قادر بودند عمق ادعاهای ریاکارانه رفسنجانی را درک کنند که تحت عنوان میانه روی و در پیش گرفتن سیاست معتدل و مدره و غیره، قهرآمیزترین سیاست سرکوب بر علیه مردم و روشنفکران مبارز و آزادیخواه را در دستور کار خود قرار داده بود. آدینه در آن زمان با شگرد "تجلیل" از صمد دو موضوع را با "قصه" سازی و سفسطه به خورد خوانندگان خود داد. یکی اینکه اگر به باور مردم، صمد بهرنگی توسط ساواک بقتل رسیده است، این گویا در اثر شایعه‌ای بوجود آمده که مقاله "صمد و افسانه عوام" جلال آل احمد در جامعه رواج داده. موضوع دوم اینکه، آدینه ساواک را از قتل صمد بهرنگی تبرئه نمود و به خواننده اطمینان (!!!) داد که صمد خودش در ارس غرق شده است. تنها پایه این "حکم" نیز ادعای همان افسری بود که در قتلگاه صمد حضور داشت و هم او بود که صمد را در جلوی چشمان نگران مادرش سوار جیبی ارتشی خود نموده و با او به آراز رفته و پس از کشته شدن صمد، "او را در عمق آب می‌گذارد و دوان دوان به تبریز می‌آید. به چشم خانواده صمد هم دیده نمی‌شود."* و... افسر مذکور (حمزه فراهتی) در نشریه آدینه ضمن رد هرگونه "اتهام" به ساواک در رابطه با قتل صمد بهرنگی در رودخانه آراز، مشخصاً سازمان چریکهای فدائی خلق را متهم به دروغگویی نمود. در همانجا وی با حيله گری و دغلكاری برای ایجاد توهم و گمراه ساختن ذهن‌ها در مورد خودش، به دروغ خود را دوست نزدیک و هم‌رزم صمد بهرنگی جا زد.

صرف نظر از اینکه چه کسانی با چه ماهیتی، با وابستگی یا بدون وابستگی به وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، در صحنه‌ای که از طریق مجله آدینه بر علیه کمونیست‌ها و دیگر نیروهای آزادیخواه چیده شده بود، نقش ایفاء نمودند، ادعاهای کذب آدینه، سال‌ها توسط قلم به دستانی تکرار شد. مثلاً در ایران توسط شخصی به نام انوش صالحی که پا در جای پای سرکوهی می‌گذاشت! و یا در خارج از کشور توسط فردی از طیف "اکثریت" رسوا که سعی نمود ضمن اضافه کردن شاخ و برگ‌های جدیدی به ادعاهای بی‌پایه و اساس آدینه- در حالی که موزیانه از حقیقت‌طلبی و حقیقت‌جویی هم دم می‌زد و "جامعه روشنفکری، به ویژه بسیاری از افراد موثر خانواده‌ی اهل قلم" را هم با طلبکاری مورد سرزنش قرار می‌داد- آن‌ها را به باور روشنفکران و مردم مبارز در خارج از کشور تبدیل نماید!

در جهت افشای هرچه بیشتر چنین تلاشهایی بر آن شدیم تا یاد عزیز صمد بهرنگی، این یار محبوب زحمتکش و ستم‌دیدگان و نیروهای آگاه و مبارز ایران را امسال با انتشار "پیام فدائی" ویژه صمد بهرنگی گرامی بداریم.

این نشریه، مجموعه ای از نوشته های جدید و قدیمی در مورد صمد و در ارتباط با او را در بر خواهد گرفت. نوشته های جدید عمدتاً دربرگیرنده مطالبی است که در پاسخ به هجوم اخیر "راست" ها به یاران صمد و نویسندگان آزاده ایران در رابطه با مرگ او نوشته شده اند. برای انتشار هر یک از مطالب قدیمی نیز، دلیل معینی وجود دارد. بیشترین آنها را از مجله "آرش" شماره ۱۸، ویژه صمد بهرنگی انتخاب کرده ایم. دلیل این امر آن است که در جریان تهمت زنی ها و شایعه پراکنی های آدینه و هوادارانش، نیروهای روشنفکر و اهل فرهنگ و هنر جامعه ما در سال ۴۷ نیز مورد اتهام قرار گرفته اند که گویا در یک توافق جمعی به مردم دروغ گفته اند. این مفهومی است که آن مدعیان سعی دارند به دیگران القاء کنند در حالی که شدیداً از مشخص و مستند حرف زدن هم گریزان می باشند! با توجه به اینکه نوشتجات روشنفکران و روشنگران مورد استناد آنها (که حدود ۴ ماه بعد از مرگ صمد، در جامعه پخش شد)، امروز در دسترس همگان قرار ندارند، مطمئناً اقدام ما برای تجدید چاپ آنچه آن ها و یا حتی مطالب کوتاهی که آشنایان صمد در سال ۴۷ در مورد وی نوشتند، به خوانندگان کنونی امکان خواهد داد تا خود در مورد اتهام و جرمی که آدینه به کمونیستها و نیروهای مترقی نسبت داد، قضاوت کنند و ببینند که هیچ کس از جامعه روشنفکری و هیچکدام از یاران و آشنایان صمد در آن سالها او را "شهید" نخواندند و حتی اگر در مورد مرگ او مشکوک بودند، همین را هم نتوانستند بیان کنند و بالاخره این "اهل قلم" و "جامعه روشنفکری و روشنگری" ایران نبود که صمد را "شهید" ساخت. حقیقت موضوع که مفتریان و مدعیان ضمن اعطای مدال "صداقت" و راستگویی به خود (بدون اینکه قادر باشند در تأیید ادعاهای خود حتی یک دلیل عینی ارائه دهند) و متهم کردن دیگران به کتمان حقیقت نمی خواهند به آن اذعان نمایند، آن است که مرگ صمد برای تمام کسانی که از نزدیک در جریان واقعیت های مربوط به این مرگ قرار داشتند، واقعاً مرگ مشکوکی بود. در سال ۴۷ نه جلال آل احمد و نه هیچ "روشنفکر" دیگری نتوانست انبوه مردم ستمدیده تبریز و دهقانان زحمتکشی که در تشییع جنازه صمد و در مجلس ترحیم او شرکت داشتند را "متقاعد" کند که مرگ صمد یک قتل سیاسی نیست (همچون قتل های سیاسی دیگر که توسط ساواک صورت می گرفت!) آل احمد دلیل این باور عمومی را که از دیدن واقعیت هائی ناشی شده بود به روحیه "قصه" و "افسانه سازی" عوام" نسبت داد. اما آن مردم و آن توده های به خیال آل احمد "عامی"، صرفنظر از اینکه تصورات ذهنی، تفسیر ها و "قصه سازی های روشنفکری چه باشد، برای باور خود دلایل عینی و واقعی داشتند. هیچکس فراهتی را به عنوان "دوست نزدیک" صمد آن طور که وی در آدینه ادعا نمود، نمی شناخت. او افسری بود که صمد را با خود به آراز برده بود (صمد بدون امکانات وی به مثابه افسر ارتش، خود نمی توانست به آنجا برود) و حال خود بدون صمد و حتی جنازه او به تبریز

برگشته و خبر مرگ او را از طریق تلفن آن هم به طور غیرمستقیم به خانواده اش، اطلاع داده بود. خودش جیم شده بود. کسی او را نه در تشییع جنازه و نه در مجلس ترحیم صمد ندید. آن مردم و آن توده، واقعیات زیادی که حکم بر مشکوک بودن مرگ صمد می داد را پایه باور خود قرار دادند... کم آب بودن رودخانه آراز در شهریور یعنی آخرین ماه تابستان نیز یکی دیگر از دلایل آن مردم "عامی" واقع بین بود. مردم خوب می دانستند که آراز نیز همانند اغلب رودخانه های ایران در فصل تابستان آنقدر آب ندارد که کسی در آن غرق شود. اگر فصل بهار بود و رودخانه پُر آب، "گرداب" هائی که آدینه در این رودخانه "کشف" و در توجیه "طبیعی" بودن مرگ صمد از آن سخن گفت، می توانست مفهوم داشته باشد. مسلم است که آراز نیز در بهار مثل هر رودخانه پر آب دیگر چه با گرداب و چه بدون آن، قربانی زیادی گرفته است. این امر حتی در ترانه های آذربایجان نیز منعکس می باشد. اما در فصل تابستان، در شهریور ماه، آراز چقدر آب داشته است که کسی را در خود غرق کند؟ در هر حال حتی اگر علیرغم همه شواهد مطرح شده، به طور استثنائی، صمد خودش در آن رودخانه غرق گشته، باز واقعیت این است که انبوه مردم تبریز و آذرشهر و روستاهای اطراف شرکت کننده در تشییع جنازه و مجلس ترحیم صمد، با در دست داشتن دلایل و شواهد عینی و واقعی، مرگ صمد را مشکوک خواندند؛ و همین ها بودند که در وصف صمد ترانه های محلی ساختند و در دشت و کوه آن ها را خواندند و... باد قاصدکی بود که خبر را به همه جا برد. به اصطلاح "روشنفکرانی" که منافعشان ایجاب می کند که صمد را "شهید اهل قلم" بنامند، با قلم خود چنین واقعیت هائی را کتمان می کنند تا مشکوک دانستن مرگ صمد را "شایعه" ای از طرف نویسندگان آزادیخواه و یاران انقلابی صمد خوانده و تبهکارانه به اعتماد و باورهای راستین مردم ضربه بزنند.

با تأمل روی جملات زیر نیز می توان متوجه شد که خیلی قبل از انتشار مجله آرش شماره ۱۸، در تبریز جوّ برعلیه فراهتی یعنی همان افسری بود که صمد با او به آراز رفته بود. بهروز حقی ضمن اعتراف به این امر که فراهتی بعد از آمدن از آراز به تبریز "آب شد و به زمین رفت"، در توجیه اینکه چرا وی حتی پس از گذشت تقریباً دو ماه از مرگ صمد که با اسد بهرنگی ملاقات نمود برای تسلیت گوئی به خانواده صمد اقدام نکرد، خطاب به اسد بهرنگی نوشته است: "او نتوانست به دیدار مادر داغدار صمد برود، زیرا که جوّ آشفته ناشی از قضاوت های عجولانه و ناعادلانه همراه با هوچی گری های متداول که خود شما بهتر از هرکس از چند و چون آن خبر دارید، این امکان را از او سلب کرده بود". این جملات بیانگر چه واقعیاتی می باشند؟ در اینجا نویسنده جملات فوق (رجوع کنید به نوشته بهروز حقی در نیمروز شماره ۵۹۱، مورخ ۳ تیر ۱۳۷۹) ناخواسته اعتراف می کند که "جو" از همان ابتدا در تبریز در رابطه با فراهتی "آشفته"

بود. او دلیل این امر را "ناشی از قضاوت های عجولانه و ناعادلانه همراه با هوچی گری های متداول" قلمداد می کند. اما چه آن "قضاوت" ها "عجولانه و ناعادلانه" بودند و چه نبودند، در هر حال این سخنان بیانگر آنند که جو در تبریز بر علیه فراہتی بود. دلیل آن هم روشن بود. چون کسی نمی پذیرفت که صمد به طور طبیعی در آراز غرق شده است و مرگ او را مشکوک می خواندند. اعتراف به وجود جو آشفته در تبریز در همان روزها و ماه های اول پس از مرگ صمد، شاهد دیگری است که به نوبه خود بر این حقیقت صحت می گذارد که "مرگ صمد بهرنگی برای تمام کسانی که از نزدیک در جریان واقعت های مربوط به این مرگ قرار داشتند، واقعاً مرگ مشکوکی بود"، چه "عجولانه و ناعادلانه" قضاوت کرده بودند و چه درست! هواداران "آدینه" در مقابل چنین واقعت هایی تنها یاد گرفته اند که گوش های خود را بسته و خود را به کری بزنند. همانطور که در مقابل مدارک، شواهد و استدلال های مطرح شده در کتاب "راز" مرگ صمد...؟! (چگونه ارتجاع، مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است) نیز توطئه سکوت در پیش گرفته و کاملاً کر و لال شده اند؛ که البته چاره ای هم جز در پیش گرفتن چنین رفتاری ندارند و "وضع" آن ها قابل فهم است! این جماعت کاملاً مواظبند که وارد هیچ بحث مشخص و دارای پایه عینی و واقعی نشوند و کارشان صرفاً سفسطه گوئی است. در مورد چگونگی مرگ صمد بهرنگی، تردیدی نیست که چهره خورشید حقیقت را نمی توان مدت مدیدی با قلم نابکار سیاه نمود. از این رو گرد و غبار فضای آلوده کنونی دیر یا زود روبیده شده و واقعت با روشنی در معرض دید و آگاهی مردم مبارز ایران قرار خواهد گرفت. اما، در مورد اتهام به "جامعه روشنفکری" ایران، موضوع آشکارتر از آنست که از روشن شدن آن در آینده صحبت نمود. با وجود مدارک و شواهد غیرقابل انکار در رد چنان اتهامی - که از تبهکاری برچسب زندگان ناشی شده، هیچ انسان شریف و دارای کمترین فهم و آگاهی تردیدی در آن نخواهد داشت. مطمئناً مطالعه اصل نوشتجات آن "جامعه روشنفکری" مندرج در آرش شماره ۱۸، ویژه صمد بهرنگی که در این ویژه نامه تجدید چاپ شده است نیز به ارتقاء آگاهی خوانندگان کمک نموده و امکان قضاوت باز هم هر چه عینی تری را به آنها خواهد داد.

در مجموعه حاضر همچنین در کنار مقاله "صمد و افسانه عوام" از جلال آل احمد، نقد رفیق اشرف دهقانی بر آن را نیز از کتاب "راز" مرگ صمد...؟! آورده ایم. در ضمن متن نامه ای که جلال آل احمد در رابطه با مرگ صمد بهرنگی به منصور اوجی نوشته است را همراه با توضیحی نیز درج نموده ایم.

همانطور که می دانیم جلال آل احمد از طرف آدینه متهم شد که که گویا، این، او بود که مرگ صمد را قتل سیاسی و ساواک را عامل آن خواند. آل احمد همچنین مورد اتهام دیگری قرار گرفته و گفته می شود که گویا وی در نامه ای به منصور اوجی که در

همان سال ۴۷ و چند ماه بعد از مرگ مشکوک صمد نوشته است، "به دروغ آگاهانه ای" که ساخته بود اعتراف کرده است. (حتما درست مثل گنه کار مسیحی که در پیش کشیش به گناه خود اعتراف می کند!!) بسیار جالب است که اتفاقا نامه جلال آل احمد به منصور اوچی، سند دیگری ست که درست خلاف ادعاهای آدینه و سردبیر وقت آن را ثابت می نماید. توضیح بیشتر در باره این نامه را همراه چاپ متن آن، آورده ایم. اما غیرلازم نیست در همین جا تأکید شود که نه منصور اوچی کشیش بود و نه جلال آل احمد مومن مسیحی! اگر ریگی در کفش آل احمد بود و "آگاهانه" دروغی گفته بود دلیلی نداشت که دست خود را پیش منصور اوچی رو کند و علیه خودش شهادت دهد!

در این مجموعه متن نامه اعتراضی اسد بهرنگی به مجله آدینه در سال ۷۰ را از کتاب وی چاپ کرده ایم تا خوانندگان امکان یابند به این موضوع نیز فکر کنند که آدینه که نامه فراهتی را ظاهرا در جواب به اظهارات مادر صمد و نفرین وی چاپ کرده و اسد بهرنگی را نیز مورد "لطف" قرار داده و به او تاخته بود، به چه دلیل از پاسخ برادر صمد (اسد) به اظهارات فراهتی و ادعاهای سرکوهی با "قاطعیت" امتناع نمود!

بخش آخر را در گرامی داشت یاد صمد بهرنگی به درج مقاله ای از دکتر ساعدی و همچنین چاپ مطلبی که صمد بهرنگی و بهروز دهقانی "این توامان آگاه که در برابر هر مساله مهمی نبضشان با هم می زد" (به گفته دکتر ساعدی) با هم تهیه کرده اند و کمتر در جایی انعکاس یافته است، اختصاص داده ایم. مطلب چاپ شده از صمد و بهروز در رابطه با "مزارات متبرکه دارالسلطنه ی تبریز" گواهی است بر این واقعیت که آنان روشنفکرانی نبودند که کارشان صرفا خواندن و نوشتن بوده باشد. (آن طور که فراهتی سعی کرده بود صمد را این گونه جلوه دهد) مطلب مذکور که نمونه ای از کارهای مشترک آن دو رفیق است (تازه این مربوط به اوایل دهه ۴۰ می باشد) نشانگر توجه آنان به واقعیت های عینی در شهر و جامعه خود و کوششان در شناخت توده ها و حتی باورهای خرافی و مذهبی آنها از نزدیک می باشد. باشد که این "پیام فدایی ویژه صمد بهرنگی" بتواند ضمن بزرگداشت یاد جاوید این معلم انقلابی، هر چه بیشتر در روشن شدن حقایق مربوط به دروغپردازی های جاری در مورد مرگ او موثر واقع گردد.

* نقل از "هیاهویی برای کم رنگ کردن مدارک ابهام مرگ صمد بهرنگی" (چاپ شده در نیمروز- شماره ۶۲۴، ۲۱ بهمن ماه ۱۳۷۹) که اسد بهرنگی آن را در نقد نوشته ای از بهروز حقی، نگاشته است. شخص مذکور پس از انتشار کتاب اسد بهرنگی "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او"، با حرارت به دفاع از حمزه فراهتی پرداخت و اسد بهرنگی را به خاطر این که با صراحت مطرح می کند که: "من به تفسیر مرگ صمد مشکوکم"، به باد فحش و ناسزا گرفت؛ اما پس از پاسخ هایی که اسد بهرنگی در نوشته فوق الذکر به او داد و مدارک جدیدی ارائه نمود، یک مرتبه خاموش شد! و دیگر ادامه بحث را به صلاح خود و مولکش (که معلوم نیست چرا خود به دفاع از خویش نمی پردازد!) ندید (احتمالاً در صورت پی گیری موضوع حقایق بیشتری در معرض آگاهی مردم قرار می گرفت!). او ترجیح داد قضا را مسکوت گذاشته و تا اطلاع ثانوی از کار وکالت از فراهتی (!) استعفا دهد!